

به نام خدا

ضمن سپاس از جنابعالی بابت فرصتی که جهت گفتگو اختصاص دادید اولین پرسش خود را مطرح می‌کنم.

اگر ما جهت ایجاد و گسترش باور به خداوند و تقویت عشق به خالق در فرزندان خودمان تلاش کنیم، مفروض بر اینکه این تلاش نتیجه مند باشد، آیا می‌توان انتظار داشت که کوشش ما، رفتار اخلاقی و دینی را در آینده آن‌ها تضمین یا تقویت بکند؟ با عنایت به اینکه خدا باوری در ذات خود موضوع ارزشمندی است ولی طبیعتاً ما دنبال این هستیم که آثار این باور در زندگی انسان‌ها پدیدار شده و تغییر رفتار ایجاد کند یا خلاصه اینکه فرزندان ما به این وسیله، در آینده رفتار اخلاقی و دینی بهتر یا بیشتری داشته باشند؟

جلسه قبل که صحبت کردیم اولین چیزی که توجه من را جلب کرد این بود که انگار یک پیش فرضی وجود دارد که عشق به خدا در بین مردم یا خانواده‌ها کم است و یا کم به بچه‌ها انتقال داده می‌شود که این درست برخلاف ذهنیت من بود یعنی تصور من این بوده و هست که مردم اتفاقاً خیلی به خدا توجه دارند و در خانواده‌ها هم خیلی خدا خدا می‌شود و بچه‌ها هم خیلی زود با این مفهوم آشنا می‌شوند و تکرار هم می‌کنند، کمش قسم به خداست. یا خدا رو شاهد آوردن و از خدا ترسیدن و چیزهایی از این نوع یا از خدا خواستن.

نکته دوم که به نظرم رسید این است که در ذهن شما ارتباط مستقیمی بین اخلاقی بودن، دین دار بودن و خدا باور بودن یا عشق به خدا داشتن وجود دارد یعنی پیش فرض این بود که این‌ها ارتباطات مستقیم باهم دارند یعنی اگر کسی به خدا باور داشت باید مستقیماً اخلاقی باشد و مستقیماً دین دار باشد در حالی که شواهدی می‌بینیم و موجود است که خلاف این مطلب است مثلاً ما از نظر تاریخی دوره‌ای داریم که یک مذهب یا مکتبی ظهور می‌کند به نام دنیسم که مال قرن هجدهم است که حاصل گسترده شدن دانش گروه‌های روشنفکری بوده که خدا رو به‌عنوان خالق قبول داشتن ولیکن خدایی که شریعتی نازل کند و یا پیغمبری بفرستد را قبول نداشتند. این اولین گروهی بود که من شناختم که خدا باور هستند ولی دین باور نیستند پس ممکن است آدم خدا باور باشد ولی دین باور نباشد. صحبت از درست یا غلطش نیست. ما در واقع امکان‌ها رو می‌سنجیم. از آن خیلی شایع‌تر ما کسانی را می‌شناسیم که اخلاقی هستند ولی اهل دین نیستند. پس اخلاقشان را از دین نگرفتند. و اگر خدا را به دین وصل بکنید پس این یعنی از خدا هم نگرفتند. حالا از طرف دیگر کسانی را داریم که خدا باورند ولی اخلاقی نیستند. وقتی این رفت‌وبرگشت‌ها را می‌بینیم در اینکه بین خدا باوری و دین داری رابطه‌ای مستقیم هست دچار تأمل می‌شویم. یا در مورد دین و اخلاق هم همین‌طور، من به جرئت می‌توانم بگویم یکی از بزرگ‌ترین مسائلی که ما داریم این است که افرادی هستند که دین دارند یا اظهار می‌کنند که دین دارند ولی در آن‌ها رفتارهای اخلاقی را گاهی وقت‌ها نمی‌بینیم پس آیا بین اخلاقی بودن و دینی بودن ارتباط وجود دارد یا ندارد. ما اصلاً در دانش تعلیم و تربیت و فلسفه وقتی صحبت از تربیت اخلاقی می‌شود می‌بینیم که مبانی مختلفی برای اخلاقی بودن مطرح است یکی از آن‌ها حوزه دین است. خیلی از این مبانی به حوزه‌های دیگر برمی‌گردد. مثلاً اخلاق سود گرا، اخلاق عمل گرا یا اخلاق عقل گرا. مثلاً کانت می‌گوید "آنچه که از درون تو برمی‌خیزد و انسانیت تو اقتضا می‌کند اخلاقی است" نه آن که دین می‌گوید، نه آن که قلبت می‌گوید، نه آن که احساسات نوع دوستانت می‌گوید، هیچ‌کدام از این‌ها اخلاق نیست، اقتضای انسانیت تو، حکمی که از انسانیت برمی‌خیزد می‌شود اخلاق. خوب به این ترتیب آن قدر تنوع وجود دارد که ما باید بدیهی تلقی کردن این نسبت‌ها رو به چالش بکشیم و خوب خیلی‌ها در حوزه دانش تعلیم و تربیت و فلسفه تعلیم و تربیت یا خود فلسفه به این مباحث می‌پردازند.

حالا از یک طرف دیگر نگاه کنیم. حضور خدا یک حضور خیلی مستقیمی است در حوزه معرفتی انسان... آگوست کونت در مراحل رشد معرفتش می گوید که مرحله اول معرفت انسان این است که همه چیز را به خدایان نسبت بدهد. در علت یابی علت اول و همه علت ها برمی گردد به خدایان. اگر باران نمی آید خدا... اگر باران می آید خدا... حالا این خدا لزوماً الله منظور نیست چون در گذشته شما میدانید که صحبت از تعداد زیادی از ایزدان و خدایان بوده و رب النوع ها بوده و آن می گوید اینکه ما می رویم علت را در یک مرجع مشخص و فرا ماده و قادر جستجو می کنیم این مرحله اول است. و مرحله دوم وقتی که که ما علت را به کمک عقل تبیین می کنیم و نمی رویم بیرون دنبال یک عامل ماورایی بگردیم. عقل انسان در زمینه علت ها بحث می کند می گوید این مرحله فلسفی و عقلی است، در قرن ۱۶ م به بعد که علوم مدرن شکل می گیرد، فیزیک از فلسفه جدا می شود، شیمی جدا می شود، زیست شناسی و امثال آن و علم و النفس می آید می شود روان شناسی موضوع رابط علت تغییر می کند و وقتی که ما دنبال یک رابطه مستقیم بین اخلاقی شدن و دین دار بودن و خدا می گردیم انگار همان نگاه علی اولی را داریم. یعنی فکر می کنیم وقتی من خدا را قبول دارم دیگر همه چیز در من حاضر است. اگر ما بیایم خدا رو کنار بزاریم و پرسیم که اخلاقی بودن چه اقتضائایی دارد؟ دینی بودن به عنوان یک پروسه رفتاری و اعتقادی چه صورتی دارد با وجود اینکه توجه کنیم ما یک سری ادیان داریم که خدا در این ادیان اصلاً موضوعیت ندارد، مثلاً ادیان شرقی مثل بودیسم، این ها به خدای واحد اعتقادی ندارند یا ادیان چینی، کنفوسیوس و تاو دیسم، این ها اصولاً نیاکانشان خدایانشان هستند. ولی یک جور دین را دارند تعریف می کنند... حالا باید دید دین بودن چه مؤلفه های اصلی دارد. این که می گویم خدا را کنار بگذاریم می خواهیم این رابطه مستقیم را بشکنم، با توجه به آن شواهدی که خدمتان گفتم که انسان ممکنه دین دار باشد اخلاقی نباشد، خدا باور باشد دین دار نباشد و... آن وقت در این صورت ما روشن تر با این موضوع مواجه می شویم حالا سؤال این است که با توجه به همین مقدمات بیایم سؤال شما را یک بار دیگر بررسی کنیم.

ما در روند پژوهش خودمان به این نکاتی که فرمودید توجه دقیقی نداشتیم اما با توجه به اینکه ما در کشور خودمان و برای مردم خودمان تلاش می کنیم بنابراین به دنبال خدا باوری و عشق به خداوندی هستیم که اخلاق و دین را پوشش بدهد.

اخره عذر می خواهیم شما که نمی توانید بگوید که آن دینی که در کشور ماست پوشش نمی دهد.

نه منظورم این است که خدا باوری پایه اساسی است برای رسیدن به اخلاق و دین یعنی ما به دنبال آن خدا باوری هستیم که دین و اخلاق را استحکام بدهد. تصور ما این است که اگر خدا باوری و عشق درست و کاملی شکل نگیرد اخلاق و دینی شکل نمی گیرد.

- آخه من دقیقاً این دسته بندی رو برای اینکه آن پیش فرض شما را به چالش بکشم مطرح کردم، باز هم همان اتفاق دارد تو صحبت شما می افتد.

به نکته شما توجه پیدا کردم اما اجازه بدهید با توجه به دریافت تازه ای که مطرح کردید سؤال را این گونه مطرح کنم که باور و عشق به چه خدایی می تواند خود ما و فرزندان ما را در ساحت دین داری و اخلاق نگاه دارد و تقویت کند؟

- حرف من این است که ما چه نسبتی با خداوند برقرار کنیم، این نسبت رو بر اساس شناختی که از خدا داریم و تعریفی که به دست آوردیم مشخص می کنیم آن وقت جایگاه نسبت ما با خدا و جایگاه خدا در زندگی ما و جایگاه ما برای خدا تعریف می شود. من دقیقاً همین را می خواهم بگویم. یکی از مشکلات ما عشق به خدا نیست، اتفاقاً این عشق ما به خدا با توجه به تعریفی که داریم شکل می گیرد. من امروز مقدمه ای از بحثی که داشتیم را سر کلاس گفتم. بعد یک نکته تازه تری هم به ذهنم رسید. و آن اینکه اصولاً در تربیت رایج ما، ما خدا رو می خواهیم به یاری مان بیاید و بیاید پایین و به اندازه خود ما بشود منتها چون او قدرتی دارد که ما نداریم او کارهایی رو انجام می دهد که ما نمی توانیم پس ما از او مطالبه می کنیم و دوستش داریم و چون دوستش داریم فکر می کنیم حق هم داریم. و بعد وقتی او به این مطالبه ها جواب نداد می افتیم به شک و شبه و گله کردن. من به بچه ها

می‌گفتم آن‌هایی که خدا را به اندازه خودشان پایین می‌آورند اگر سعی می‌کردند خودشان را بالا ببرند که در تعریف تربیتی می‌گوییم خدا گونه شدن، عبد خدا شدن، آن وقت وقتی آن‌ها می‌روند بالاتر دیگر مطالباتی از این جنس ندارند، یعنی تعریفشان و نسبتشان با خدا اصلاً چنین چیزی را به دنبال ندارد.

-و اگر مطالبه‌ای داشته باشند استمدادی است برای اینکه ارتفاع بگیرند.

-دقیقاً، منظورم از آن جنس مطالبات است. بیشتر آن‌ها دردشان درد جدایی است. فاصله است. یک چیز دیگر هم می‌خواهم خدمتتان بگویم. خود امام علی (ع) حدیثی دارند. بنده‌های خدا را دسته‌بندی می‌کنند. می‌گویند عده‌ای ترسو هستند و خدا رو پرستش می‌کنند به خاطر ترس از جهنم. یک عده تاجرند خدا را پرستش می‌کنند به خاطر پاداش و طمع بهشت و یک عده خدا را پرستش می‌کنند چون خدا را شایسته پرستش می‌دانند. این می‌شود عبادات ترسوها و تاجرها و آزادگان. و من نمی‌دانم چقدر می‌شود این‌ها را تلفیق کرد. قاعدتاً می‌شود. من درواقع رویکرد اخلاقی را از همین می‌گیرم من می‌گوییم که عده‌ای اخلاقی می‌شوند و به احکام اخلاقی عمل می‌کنند و دین‌داری می‌کنند چون می‌دانند اگر این کار رو نکنند باید پاسخگو باشند و البته این تازه در مورد همه نیست و یک عده به عشق این که برای آینده، آخرت را آباد کنند یا حتی در این دنیا بالاخره به حاجات خود برسند. و بالاخره آن گروهی که آزادگی دارند. آن‌ها همان‌هایی هستند که می‌شناسند و سعی می‌کنند به او نزدیک شوند. من این مطلب را کنار آن زمانی می‌گذارم که برادر امام علی می‌آید و بیشتر از بیت‌المال می‌خواهد و می‌گوید من بچه‌های فقیر و یتیم دارم و خود هم که ناتوان هستم و امام او را می‌برند کنار آتش و می‌گویند علی از این آتش می‌ترسد. من همیشه فکر می‌کردم که این مراتب چطور است. امام که نمی‌تواند جزو آن ترسوها باشد مدت‌ها به این موضوع فکر کردم و وقتی این دوتا را کنار هم گذاشتم احساس کردم یک مراتبی وجود دارد و اگر قرار نیست که من آزاده باشم باز خوب است که ترسو باشم و طماع باشم و اگر طماع هم نیستم لااقل ترسو باشم.

-من این‌طور از مطلب شما می‌فهمم که درعین حال که خواستگاه اصلی ما باید آزادی باشد اما این‌طور هم نیست که ما بتوانیم آن دو مرحله را کاملاً بی‌خاصیت و بی‌حاصل بدانیم. بلکه لازمه که در جای خود از آن‌ها استفاده بشود. اما باید بدانیم که نقطه خواستگاه ما باید رسیدن به آن آزادی باشد.

-درواقع در تربیت ما نمی‌توانیم با یک رویکرد و با یک روش جلو برویم و لازم هست که به همه جوانب توجه داشته باشیم. اما این سه مرتبه، به خصوص آنجا که مسئله نسبت با خدا پیدا می‌کند یعنی من خدا رو به‌عنوان مرجع قدرت که می‌تواند من را عذاب بدهد ببینم. من خدا را به‌عنوان کسی که در عوض آنچه انجام می‌دهم، حالا یا با دعا کردن یا نماز خواندن یا به خلق خدا خدمت کردن است، می‌باید و می‌توانم از او مطالبه داشته باشم یا اصلاً نه تعریف من از خدا آن مرجعی است که فوق این‌هاست، همه زیبایی‌ها، همه خیرهاست و آن جنبه‌ای از وجود من با او پیوند می‌گیرد که زیباست یا طالب این نوع ارزش است. ما اگر می‌خواهیم با والدین صحبت کنیم باید این را جستجو کنیم. پس من تا اینجا این‌طور می‌گویم که یک ارتباط مستقیم علی بین این‌که من خدا را قبول یا دوست داشته باشم و اخلاقیات داشته باشم لزوماً وجود ندارد. اما پس خدا جایش کجاست؟ ببینید چیزی که حوزه انسانی را از علوم تجربی یا طبیعی یا پدیده‌های غیر معنوی متمایز می‌کند این است که خیلی عوامل زیادی در هم تأثیر می‌گذارند. حتی بعضی از جریان‌هایی در فلسفه علم هست که مثلاً رشته‌های علوم تربیتی و دین را علم نمی‌دانند و می‌گویند خود دانشمند یا محقق به علمش وصل است و یا اینکه مثلاً نمی‌شود مستقیم رفت و فاکتور معینی را در یک پدیده انسانی پیدا کرد چون ممکنه در لحظه یک عامل دیگر پیداشده و آن فاکتور را حذف کند. و نمی‌شود آن تأثیر را جستجو کرد.

در حوزه انسانی ما باید به این توجه داشته باشیم که چه عوامل متعددی وجود دارد. بنابراین میان خداباوری و اخلاق شرط لازم و کافی وجود ندارد ولی البته خداباوری عامل مهمی است.

- بیخشید درک من از مطلب جنابعالی این است که نه فقط مهم است بلکه چه نگاهی در بحث خداباوری داشته باشیم در اخلاقی شدن و یا نشدن دخالت دارد. درست فهمیدم؟

- خداباوری تعیین کننده نوع ارزشهاست، یعنی در حقیقت خودش به خودی خود تربیت اخلاقی به دنبال نمی آورد ولی در فرایند تربیت اخلاقی خیلی نقش پیدا می کند. مثلاً اخلاق ترسوها اخلاق حداقلی است، در حالی که اخلاق آزادهها اخلاق حداکثری است. حداقل یعنی آن قدری که من را خلاصه از آتش دورنگه دارد، در حالی که آن یکی، مال پرواز است. هر چیزی که من را یک درجه بالاتر و بالاتر ببرد و نه به این معنا که من بالا بروم بلکه فاصله را کم کنیم، این اخلاق آزادگی است.

- مایل نیستم بحث شیرین شمارا محدود کنم چراکه باید این نکات درست دیده و فهمیده شود اما اجازه بدهید کمی به موضوع سؤال اصلی نزدیک تر بشویم. ما می خواهیم در جهتی حرکت کنیم که والدین را قادر سازد باوری را از خداوند در فرزندان خود پرورش دهند که برای آنها یک زندگی دینی و اخلاقی به همراه داشته باشد و اگر قرار است از مراحل ترس و بیم و یا امید و خواسته بهره گرفته اما بتوانند از این مراحل عبور کرده و خداوند را از روی آزادگی ستایش نمایند و بهره درست را در مسیر زندگی از آن ببرند. در این باور به خداوند چه مشخصاتی را باید لحاظ کنم و مورد توجه قرار بدهم؟

- من اگر بخواهم به سؤال شما جواب بدهم بازگشتی باید به یک بحث دیگر هم داشته باشم. میدانید وقتی که من گفتم که ما شاید یک اخلاقی داشته باشیم که خدا در آن حضور نداشته باشد هدفم این بود که بگویم که باید بینیم اگر یک مکتب و جریانی بخواهد اخلاق را شکل بدهد و تربیت بکند ولیکن خدا در آن حضور نداشته باشد چه اقتضاتی را لازم دارد. به عبارت دیگر من میگویم خداوند در عالم، کلی قانون و ضابطه و علت و معلول تعریف کرده، ما چرا فکر می کنیم با ایجاد یک رابطه مستقیم موضوع حل است. یعنی وقتی رابطه مستقیم برقرار می کنیم از بحث علیت فارغ می شویم و همچنین از بحث اقتضات. وقتی میگوییم خدا رو حذف کنیم در حقیقت می خواهیم بگویم تربیت اقتضاتی دارد. من نمی توانم آدم دروغ گو باشم بعد به فرزندم بگویم تو راست بگو و بعد فکر کنم که سهم تربیتی من همین است که گفتم. در واقع این رابطه علیت رو درک نکردن است. راست گویی خود من شرط دیگری و شرط لازمی است که باید توجه شود.

- ما می توانیم برای رسیدن به این خواسته از عناوین اصلی و جنبی یک جور لیست تهیه کنیم، اقلأ مهم ترین آنها را؟

- من دارم فکر می کنم که گر من از شما بپرسم که شما آدم اخلاقی را بخواهید توصیف کنید چه ویژگی هایی را در او برجسته می بینید؟

- نقطه تمرکز یا محور اصلی را توجه به دیگران می دانم، ملاحظه دیگران، مراقبت از دیگران، دیگران را در زندگی خود منظور کردن.

- دقیقاً می خواستم توجه شمارا به همین نکته جلب کنم. من با خودم هم می توانم غیر اخلاقی رفتار کنم آنجایی که مثلاً کرامت خودم را می شکنم. اما حوزه اخلاق فردی نسبت به اخلاق کلی خیلی کوچک است. اخلاق اجتماعی خیلی گسترده است. همان طور که فرمودید در آن دیگران خیلی مهم است. حالا مطلب این است که، وقتی دگر خواهی در آموزشی که از فرهنگ دینی خود می گیریم بیشتر از خودمداری باشد، امکان اخلاقی بودن

بیشتر می‌شود. اگر در تربیت به من خودمداری یا فردمداری را آموزش بدهند به‌خودی‌خود من می‌شوم اصل و دیگران می‌شوند دست‌دوم و ثانوی. پس شما اگر از من بپرسید که برای اینکه اخلاقی بودن چه اقتضاتی لازم داریم من می‌گویم ما باید لاقلاً به مفهوم فرد و جمع آگاه باشیم. در خانواده‌های ما توجه به دیگران چه قدر اولویت دارد؟ چقدر اخلاقی بودن به این ترتیب موضوعیت پیدا می‌کند؟ ما متأسفانه فرهنگمان فرهنگ فردمداری است. شما فکر کنید ما الآن ۴۰ سال است که صف را خیلی عمیق تجربه کردیم، همین الآن این دستگاه‌های الکترونیکی را که به ما نوبت می‌دهد بردارند، چه اتفاقی می‌افتد؟ دوباره هرکسی سعی می‌کند برود جلوتر. شما گاهی وقت‌ها گیر می‌کنید می‌خواهید صف را رعایت کنید اما چون دیگران رعایت نمی‌کنند شما در برزخ می‌افتید که من چه کار کنم؟ خوب ببینید الآن این ریشه در چی دارد؟

- خانم دکتر ببینید چقدر درست گرفتم، تا اینجا مطلب این شد که اگر بخواهیم خدا باوری را محور کار خود قرار بدهیم و بخواهیم محصول این خدا باوری دین‌داری و اخلاق باشد باید رابطه خود را با خدا به سمت آزادگی هدایت کنیم و در بخش اخلاق باید خدا را از زاویه دگر خواهی مدنظر قرار دهیم.

- من می‌گویم ما زحمتی نداریم برای این که این‌ها را کشف کنیم برای اینکه متون دینی به شدت به دیگران توجه دارد ولی چرا آثار آن را نمی‌بینیم؟ چون موضوع اخلاق در تربیت رایج ما اولویت ندارد موضوع احکام دینی اولویت دارد.

- و این موضوع فضا را فردی کرده یا کمک کرده به فردی شدن فضا؟

- چون خیلی از احکام فردی هستند

- یا در واقع احکام فردی الآن خوب تدوین و آماده شده و عرضه شده ولی احکام اجتماعی معطل مانده.

- ببینید مثلاً فرض کنید در همین اجرای احکام، عملی که باید انجام شود برجسته شده، ولی اقتضائات حاشیه آن خیلی برجسته نشده. این نوع نگاه عمل‌گرایانه گاهی ما را از خود فلسفه احکام دور کرده است. من چند سال پیش از آقای مکارم شنیدم و آقای جوادی املی که آن قدر که مردم روی مفاتیح متمرکز هستند و رفتند در فاز دعا و رساله ولی اصلاً حوزه اخلاق هیچ کدام برجسته نیست. در نتیجه به‌خودی‌خود به تدریج مردم ما آن سمتی شدند. برای مثال غیبت کردن مسئله اخلاقی است، این که حرفی از دیگری را در غیاب خودش بزنند. حضرت رسول این موضوع را به حکم عبادی هم ربط می‌دهند و می‌گویند اگر غیبت کردی روزت را افطار کن باین حال ما روزه می‌گیریم و غیبت می‌کنیم و هیچ فقیهی به ما نمی‌گوید که باطل است.

- خانم دکتر، آیا این دست از عارضه‌ها که اشاره فرمودید از معرفی نادرست و ناکافی و ناقص خداوند پیدا نشده؟ یا برعکس بگویم اگر ما خدای درستی را معرفی بکنیم توجه به امور دیگران بیشتر و یا هم عرض احکام فردی تقویت نمی‌شود؟ آیا ما خدا را عوضی درک نکردیم؟ من اگر یک نوع دین فردگرایانه‌ای دارم و از اخلاق هم فاصله دارم، به نظر می‌آید من خدا را درست نفهمیدم. خدایی که در تمام سوره‌های خودش اولین چیزی که به عنوان سرآغاز انتخاب کرده، بسم الله الرحمن الرحیم است و حالا آن که خداوند هزارتا اسم دارد. خداوند، می‌توانست هر سوره‌ای را با یکی از اوصاف خودش شروع کند. آیا اشکال اصلی ما در باور نادرست از خداوند نیست؟

- من آن قدری که فکر می‌کنم و می‌توانم دفاع کنم، اظهار نظر می‌کنم، وقتی که شما این سؤال را می‌کنید من می‌ترسم، من به شما گفتم که در تعریفی که از خدا می‌کنیم و اینکه چه نسبتی بر همین اساس با او برقرار می‌کنیم، او دهنده می‌شود و من گیرنده می‌شوم. وقتی شما این سؤال را می‌کنید من از خودم می‌پرسم که من

جرئت می‌کنم یک همچون چیزی بگویم ، یا لاقلاً تو این مرحله ، خیر ... باید بروم فکر کنم و دنبال شواهد بگردم ولی چون احساس می‌کنم تعریف خدا خیلی وسیع است یعنی او بی‌نهایت است و من اندک هستم و او بی‌نهایت در اندک من جا نمی‌شود و من نمی‌توانم تصورش کنم. من فقط می‌توانم اندکی درباره او بدانم یا حسش کنم.

ولی می‌شد این سؤال را پرسید که ما کدام جهات را باید تقویت کنیم. فاکتور دیگری که در بحث اخلاق به نظر خلی جایش خالی است و در آموزش رایج دینی ما هم همین‌طور ، بحث استدلال اخلاقی و تشخیص موقعیت است.

- این مطلب نکته مهمی است. از آقای پرفسور رفیعی پور شنیدم که می‌گفتند ، لغت اخلاق در قرآن نیست. آن چیزی که هست عمل صالح است ، فکر کردم که خوب فرق این دو چیست ؟ فرق عمل صالح با اخلاق؟ عمل صالح متضمن همین معنایی است که اشاره کردید . تشخیص درست موقعیت، برای خودم این‌طور مثال زدم که فرض بگیرید بین لغت استقلال و اتحاد تضاد وجود دارد، ما با یک جمعی یا متحد می‌شویم یا مستقل می‌مانیم. اما هر دو لغت از لغات درست و مثبت است. پس اصل موضوع این است که کجا باید اتحاد داشت و کجا باید مستقل بود. این تشخیص همان عمل صالح است ، و عمل صالح متضمن این تشخیص است.

- در مبنای اخلاقی بودن مکتب‌های مختلف باهم فرق دارند اما در نظام ارزش‌ها باهم مشکلی ندارند، درواقع شما مکتبی را پیدا نمی‌کنید که بگوید مثلاً دروغ با ارزش است و راست ضد ارزش، و اینکه من بدانم دروغ‌گویی بد است و راست‌گویی خوب است و این‌ها را همه ما میدانیم، مسئله این است که درست در عمل، من در یک موقعیتی قرار می‌گیرم، برای مثلاً همین بچه‌هایی که میان از آدم کمک می‌خواهند، اصلاً یکی از مراحل تعارض اخلاقی آدم است ، من آنجا باید تشخیص بدهم به این کمک بکنم یا نکنم؟ و یا چه کمکی بکنم؟ و اینجا استدلال نیاز به مقدمات دارد و یک گزاره‌ها و اطلاعاتی لازم دارد.

حالا سؤال این است که در خانواده‌های ما چقدر استدلال اخلاقی وجود دارد؟ این یکی از آن مواردی است که می‌خواهم بگویم اقتضای تربیت اخلاقی است ، حالا جای خدا کجاست؟ یا جای آموزه‌های دینی کجاست؟ چطور در مواد این استدلال‌ها حضور پیدا می‌کنند. هیچ‌کدام جای استدلال رو نمی‌گیرد، یعنی تو تربیت دینی رایج ما اصلاً استدلال موضوعیت پیدا نمی‌کند جز این که به من گفتن این آری آن نه، البته من مسلمان در استدلال اخلاقی با چارچوب‌های خودم وارد می‌شوم. درواقع فرق ایسم‌های مختلف در محتوای است که ارائه می‌دهند، ولی در استدلال اخلاقی ، آن‌ها ممکن است این محتوا رو از وضعیت موجود بگیرند یا از آرمانی که در ذهن دارند. چیزی که بیش از همه در تعلیم و تربیت تأکید می‌شود تربیت عقلانی است ، و استدلال یعنی همین، اگر در تربیت دینی تربیت عقلانی حضور نداشته باشد، نمی‌تواند آن کارکردی را که دین می‌طلبد داشته باشد، کما اینکه تربیت عقلانی هم اگر مؤلفه‌هایی مثل معنویت و ارزش‌ها را نداشته باشد، آن عقل ممکن است بشود هیتلر، یا تربیت عقلانی اگر نباشد ما در تربیت اجتماعی خود دچار اختلال می‌شویم.

یا مجبوریم تقلید کنیم یا باید تشخیص بدهیم، تشخیص می‌شود تربیت عقلانی، این‌ها همه به هم وصل هستند ، اگر یک عاقل وجه اجتماعی نداشته باشد، به شدت خودمداری پیشه می‌کند و خوب بلد می‌شود دیگران را به استثمار بکشد، این‌ها خیلی درهم‌تنیده هستند، من این‌ها را گفتم که بگویم که اگر شما در پی این هستید که واقعاً بین این دو حوزه ارتباط برقرار کنید یکی باید روی حوزه خدا کار کند و یکی روی حوزه خود تربیت اخلاقی و دینی و بعد ببینید چطور تعامل بین این‌ها باید صورت بگیرد.

- داریم کمی دور می‌شویم برگردیم به ارتباط با خدا و حوزه اخلاق و دین‌داری. سؤال اینجاست که ما برای ایجاد ساختار باور درست به خداوند چه ملاحظاتی را باید توجه کنیم؟ در مورد اخلاق دو عامل مطرح شد، توجه به دیگران و داشتن بصیرت و استدلال البته ممکن است عوامل دیگری هم مطرح باشد. در مورد خداآوری چه عواملی را باید بشناسیم و مراقبت کنیم که با بی‌دینی و یابی اخلاقی مواجه نشویم؟

- این خیلی سؤال سختی است، اگر ما بخواهیم فردی که دین‌دار است رو عینی بکنیم این آدم چگونه است، ما آدم‌های مذهبی و دین‌دار رو چطوری از غیر دین‌دار تشخیص می‌دهیم؟

- دو تا وجه دارد، وجه ظاهری از صورت و ظاهر و لباسش گرفته تا وضع خانه و دکوری که درست می‌کند، یکی هم این است که پایبندی دارند و برای رسیدن به خداوند، آداب دینی را انجام می‌دهند یعنی مسیر زندگی خود را از این راه انتخاب کردند انتخاب کردند.

- به نظر من ویژگی خیلی مهم یک نفر دین‌دار این است که بر بدنش مدیریت دارد که قاعداً این بدن از ضبط نفس ایجاد می‌شود تا رعایت احکام و تکالیف که باهم ارتباط دارند. می‌دونید اصلاً خود کلمه تکلیف از کلفت می‌آید یعنی سختی، تکلیف یعنی چیزی که سخت است و تو باید انجام بدهی، بنابراین همه‌ی دین‌ها این آداب و احکام را دارند، که اتفاقاً خطابش خود فرد است ولی در خیلی از جاها گرایش به حضور در جمع دارد مثل نماز جماعت

- من از این مطلب شما این‌طور استفاده می‌کنم که در موضوع مدیریت بدن، ما راجع به ترمزی حرف می‌زنیم که فردگرایی را به نفع جمع‌گرایی کند کرده که یکی از عوامل مهم اخلاق است.

- من نمی‌توانم بگویم هدف این است. از امام صادق یا بزرگان دیگر نقل شده که نیاید برای این احکام سراغ قیاس، استدلال رفته و یا فلسفه در بیاوریم، ولی من می‌توانم بگویم که نماز در عین حال که می‌تواند معراج مؤمن باشد برای خیلی‌ها می‌تواند یک تجربه استثنایی باشد یا لاقلاً گهگاهی باشد،

به نظر من رویکرد دین تقویت اراده است، اصلاً تقوا همین است، خویشتن‌داری، و چقدر روی آن تأکید می‌شود، و اراده در مقابل میل است، میل خواستن است و اراده هم خواستن منتها میل آن خواسته‌ای ایست که من وقتی که به آن لبیک می‌گویم خوشایند من است چون آن چیزی است که خودم خواستم، اما اراده درست آنجایی است که اتفاقاً شاید اصلاً میلی نباشد. میل من خواب است، اراده من می‌گوید بلند شو. آقای مطهری در کتاب فلسفه اخلاق می‌گویند، آدم وقتی که برخلاف میلش عمل می‌کند خوشحال می‌شود، وقتی که به میل تن می‌دهد ناراحت می‌شود، مثال خیلی واضح آن در مورد رژیم گرفتن بعضی‌ها است که اگر بگیرند به آدم احساس قدرت می‌دهد، احساس ارزشمندی می‌دهد، توانمندی می‌دهد، حالا ببینید من برمی‌گردم به آراء مربیان مسلمانان، غزالی، بوعلی، خواجه نصیر می‌گویند که بچه‌ها رو نازپرورده نکنید آن‌ها را به تخت خواب نرم نخواستید، بچه‌ها باید کمی سختی بکشند، سختی باعث رشد اراده می‌شود

- ما اگر بخواهیم در ارتباط با بحث واداشتن کودکان به یک امری چه آداب دینی چه کار مفید دیگری اقدام کنیم سؤال اینجاست که چقدر باید جلو برویم؟ چقدر باید آن‌ها را کنترل کنیم و تحت فشار و اجبار قرار بدهیم؟

- دو تا رویکرد هست و تقریباً هر رویکرد هم شواهدی برای خودش دارد، ما روی بحث اجبار در تربیت دینی در یک پایان‌نامه دانشجویی کار کردیم، بعضی از خانواده‌ها آمدند برای اینکه اجبار نکنند همه‌چیز را رها کردند،

در صورتی که بحث این است که تا چه سنی با چه شدتی در چه زمینه‌هایی، یعنی صرفاً اینکه اجبار ممنوع باشد، این خطاست چون اختیار هم وقتی که خیلی باز می‌شود مخاطرات خیلی زیادی برای بچه‌ها دارد.

در یک جلسه یک آقای از من در مورد اجبار و آزادی در واداشتن بچه‌ها به نماز می‌پرسید، بعد مثالی آوردن از اینکه مثلاً در حدیثی گفته شده که اگر نماز نخواند شما بزنیدش، فرد دیگری به من کد خیلی مهمی داد، گفت خانم دکتر خطاب این حدیث کیست؟ من گفتم، حتماً به والدین است. بعد من واقعاً هوشیار شدم، تشکر کردم از آن آقا، این مهم است که چه کسی این کار را بکند، خوب در خانواده اجبار خیلی بدیهی است. مامانم گفته من حق ندارم این کار را بکنم، بابام گفته اگر من این کار را بکنم من را مثلاً محروم می‌کند، ولی وقتی پای مدرسه وسط می‌آید داستان مقداری فرق می‌کند، حالا چه فرقی این‌ها باهم دارند؟ اصلاً خانه برای بچه همه چیز است، مرجع اصلی است، یعنی مادر... بچه‌ها واقعاً از نظر فکری خودشان را نمی‌توانند از پدر و مادر جدا کنند، به خصوص در سنین اولیه، بنابراین مادرها می‌گویند یا تهدید می‌کنند کودکان فکر نمی‌کنند که او نباید به من اجبار کند، اصلاً برایش بدیهی است.

-راحت می‌پذیرد و قبول می‌کند و از مادرش هم نمی‌رنجد، یا اگر به رنجد هم رنجش قوی و عمیقی نیست،

- نه نیست، ببینید خشونت رنج‌آور است، باین حال بچه هم ممکن است از اینکه از پدر کتک خورده رنجش داشته باشد ولی فقط این نیست، ماجرا به یک فاکتورهای دیگری گره می‌خورد تا این می‌شود رنجش، گاهی کودکان خاطراتی را تعریف می‌کنند که ما فلان کار را کردیم و یک کتک مفصل خوردیم، تویش هیچ رنجشی ندارد، می‌خندد و می‌گوید،

-گاهی وقت‌ها قدردانی هم می‌کنند و می‌گویند دستش درد نکند که برای من مفید بود، من این را متوجه شده‌ام که شاید مهم‌ترین عاملی که باید در کنار هر نوع تربیتی حتماً وجود داشته باشد محبت است، حالا بفرماید در ارتباط با موضوع بحث ما جایگاه محبت کجاست؟ یعنی توصیه شما به پدر و مادرها این است که از بچه‌های خود زیاد چیز بخواهید و مطالبه بالا داشته باشد، و اگر آن‌ها خطا کردند کاملاً آن خطا را نادیده بگیرید؟

-نه اتفاقاً انتظار زیاد داشتن هم خطاست ولی کم خواستن هم باعث می‌شود قابلیت‌های بچه‌ها رشد نکند، من می‌خواستم یک نکته مهم را مطرح کنم تربیت اخلاقی کودک زیر دبستان با یک دبستانی با یک دبیرستانی و دانشگاهی و یک آدم بزرگ، متفاوت است ولی ما در واقع از اولش باید خدا را با اخلاق و دین، همه چیز را باهم قاتی کنیم، نمیشود خیلی روی عشق به خدا سرمایه گذاری کنیم و بعد منتظر نتیجه باشیم، حتی اگر بخواهد این رابطه مستقیم باشد باید از همان ابتدا این رابطه برقرار شده باشد،

-خوب اولاً خیلی ممنون، من واقعاً هم جلسه گذشته و هم این جلسه از حضور شما و مطالبتان خیلی استفاده کردم، هزار تا سؤال تو ذهنم ایجاد شده، من مطالب شمارا مجدد گوش می‌دهم و پیاده می‌کنم و خدمت شما می‌دهم تا اگر اصلاحی دارید انجام دهید

-من نگرانی خود را خدمت شما می‌گویم، کار امثال من، یا حیظه‌هایی که برای من جالب بوده یا استعداد آن را داشتم کار تحلیلی و نقدی است، باز کردن این ارتباطات و گره‌ها از همدیگر، این‌ها را جلو چشم شما گذاشتم، ولی یک کار مهم‌تر از این حالا شاید این‌ها به همین اندازه مهم باشد ... ولی شما از من جواب می‌خواهید که چه کار باید کرد، این قسمت من را خیلی می‌ترساند، البته از در صحبت‌های من چیزهایی درمی‌آید.

- اجازه بدهید عرض کنم بدون تعارف راهی نداریم جز اینکه روش پیدا کنیم و شیوه پیدا کنیم... اصلاً یکی از گرفتاری‌های ما در این کشور و شاید در همه مباحث دینی و اخلاقی همین نکته است، من کتاب‌های اخلاقی زیادی خوانده‌ام، لاقلاً خوب هاش را خواندم تنها کتابی که در حوزه اخلاق دیدم کمی روش داشت معراج السعادت بود مال نراقی. ما راهی نداریم و نباید هم بترسیم، چون ما موظفیم این کارها را بکنیم و یک نفر دیگر بیاید و غلط‌های ما را خط بزند، و در آزمون و خطا به مدل و روش و شیوه برسیم. مشکلات اصلی ما ترامپ و ناوگان جنگی او نیست کم نبوده در تاریخ از این دست مسائل اما اگر موضوعات رفتاری و اعتقادی خود را نرسیم همین‌طور سر به شیب داریم و نمی‌توانیم روی پای خودمان بایستیم باید متخصص‌ها به میدان بیایند و روش و شیوه پیدا کنند.

- شما درست می‌گویید. این که من می‌گویم می‌ترسم برای این است که این موضوعات کار لازم دارد، الآن من به اندازه‌ای که فکر کردم و تأمل کردم به شما گفتم، وقتی شما از من سؤالی بپرسید و من پاسخ آن را هنوز نمی‌دانم از من توقع نکنید که فقط چون باید جواب بدهم پاسخی به شما بدهم،

- این نکته را هم من قبول دارم و باید ملاحظه کنم اما یک کمکی آخر دست از شما بگیرم و آن معرفی اساتید در این زمینه است.

- حتماً معرفی می‌کنم. من اینجا خیلی حسرت می‌برم به غربی‌ها، و دلیل آن این است که همه‌چیز را از تجربه شروع می‌کنند، راهنمایی‌ها و تدریسشان همه عملیاتی و در حوزه خرد عملی است.

- یک چیزی دیگر که فکر کنم خیلی نقش مهمی در رویکردهای تربیتی خانواده‌های ما دارد برمی‌گردد به مسئله فقدان اعتماد به نفس در خود والدین، وقتی شما به والدین آموزش می‌دهید می‌ترسند که بروند زیر سؤال، چرا که از خودشان مطمئن نیستند، و این باعث می‌شود با شما صادق نباشند، می‌ترسند قضاوت بشوند و از قضاوت می‌ترسند چون به خودشان اعتماد ندارند، یعنی در فرایند آموزش این آدم‌ها را همراه کردن، خیلی کار مهمی است. حتی والدینی که این دغدغه‌ها را دارند ولی خودشان را به شما لو نمی‌دهند، و خودشان را در معرض یادگیری قرار نمی‌دهند، به خصوص شما که می‌خواهید محصول را تولید کنید به این جنبه که از مسائل فرهنگی ماست توجه کنید ما اصلاً مشکل ملی یمان عدم اعتماد به نفس است.

- حتماً این نکته را هم مدنظر قرار می‌دهیم. خیلی عالی بود لطف کردید. ممنونم